

عمروبن بحر جاحظ

(۲۵۵-۱۵۰هـ)

(۸۶۸-۷۶۷م)

ادیب فیلسوف (بخش نخست)

آقای دکتر محسن جهلگیری

استاد دانشگاه تهران

(از ص ۱۲۱)

تاریخ دریافت: ۹۰/۰۴/۰۵

تاریخ پذیرش: ۹۰/۰۶/۲۰

چکیده

جاحظ مالکد ولتر، نویسنده سرشناس فرانکوی، ادیب فیلسوف است. یعنی بعد ادبی وی بر بعد فلسفی اش غالب است. او مانند سایر ادیبان و نویسندگان بزرگ جهان به همه علوم و معارف عصرش اعم از فلسفه و کلام و سیاست و اقسام و ألوان آداب و ادیان و مذاهب اشراف داشته و در برخی از آنها ماهر و حاذق بوده و کتاب و رساله نوشته است. بزرگترین امتیاز جاحظ در میان نویسندگان عهد قدیم در این است که او مانند نویسندگان معروف عهد جدید و معاصر درباره اقیانای زندگی و مسائل روز جامعه از قبیل برتری نژادی، اختلافات دینی و مذهبی و خصوصیات صفتی و حتی اخلاق و رفتار افراد اندیشیده و به جامعه آرمانی و به اصطلاح مدینه فاضله متایت نکرده است. او نمی خواسته در ذهن خود جامعه ای آرمانی بسازد و اسانها را به سوی آن سوق دهد، بلکه وجهه همیشی آنها شناختن و شناساندن جامعه موجود عصرش بوده است. او در تفکرات و تأملات فلسفی خود نیز مالکد فیلسوفان طبیعت شناس یونان پیش از سقراط درباره اقیانای محسوس و ملموس اندیشیده و از تفکر و بحث درخصوص کلیات و انتزاعیات ماورای حس و محسوسات خودداری کرده است. جاحظ نویسنده و فیلسوفی شاد و خندان بوده، به تمام شئون حیات عشق می ورزیده و مانند ولتر هم خود می خندیده و هم دیگران را می خندانده است.

واژه های کلیدی: جامعه آرمانی، جامعه واقعی، انتزاعیات، اقیانای، اختلافات

دینی، اختلافات نژادی، خصوصیات شخصی، ادبی- فلسفی

مقدمه

ابوعثمان عمرو بن بحر بن محبوب بن قزارة کنانی لیشی (ابن خلکان، ۱۳۹۷، ۴۷۰) (منسوب به لیث بن بکر بن عبد مناف بن کنانه بن خزیمه) معروف به جاحظ؛ به روایتی از صلب کنانیان بوده است (یاقوت، ۱۳۳۰، ۱۷۴؛ ابن المرتضی، ۱۳۸۰، ۶۸). بنابراین می‌توان او را عرب خالص شناخت و به روایتی دیگر آزاد شده آنان، ابوالقلمس عمرو بن قلع کنانی قُقمی و یا قُقمی بوده است (یاقوت، همان). از آنجا که قزارة جد جاحظ سیاه بوده، این احتمال پیش آمده که او از نژاد سیاه و آفریقایی بوده باشد (بلات، ۱۹۵، دلرافکر، بهتاسندویی، ۱۳۵۰، ۱۲، ۱۱). جاحظ در زبان عربی به کسی گفته می‌شود که حدقه چشمش برآمده است و او را بدین جهت جاحظ نامیدند که چشمانی مانند چشمان وزغ داشته، هر دو حدقه اش بیرون آمده بوده است. به همین مناسبت او را حَدَقی نیز خوانده‌اند (ابن خلکان، همان، سمعی، ۱۶۲/۳). برخی نوشته‌اند: او در جوانی و حتی در دوران پیری از لقب جاحظ کراهت داشته و می‌کوشیده اسم خود را عمرو بن بحر و بیشتر ابوعثمان معرفی کند. او گفته است، من کنیه ام را سه روز فراموش کردم تا به خانه آمدم و از خانواده پرسیدم، آنها گفتند ابوعثمان است (یاقوت، همان، خطیب، ۲۱۴). اما او در دوران پیری أحياناً خود را جاحظ هم خوانده است و گویا در این دوران مانعی نمی‌دیده که دوستانش هم وی را با این لقب بخوانند (جاحظ، اختلاف، ۱۹۴۸، ۱۹۵، بلات، ۱۰۰). حسن سندویی توجه داده که پس از وی لقب جاحظ عنوان جامعیت فنون علم، اصناف آداب و اقسام و ألوان بلاغات شناخته شد و عده‌ای از ارکان و اقطاب علم و ادب بدین لقب افتخار یافتند؛ ابوزید بلخی (فوق ۳۲۲هـ) جاحظ خراسان، ابن العمید (فوق ۳۵۹هـ) و یا محمود بن عزیز عارضی (فوق ۵۵۲هـ) جاحظ ثانی ملقب شدند (سندویی، همان، ص ۱۸).

سعی توکد؛ به اتفاق بصره بوده، ولی در تاریخ تولدش اختلاف است. برخی سال ۱۵۰ (یاقوت می‌نویسد جاحظ گفته است من یک سال از ابونواس بزرگترم، من آغاز سال ۱۵۰ متولد شدم، ابونواس در پایان آن، یاقوت، همان، ص ۷۴)، برخی ۱۵۵ (مرزبان، نمره ۲۳۰)، و برخی دیگر سال ۱۶۰ (ذهبی، ۱۹۶۰: ۲۵۶؛ شلیق جبری، ۱۹۳۲/۱) هجری قمری نوشته‌اند.

از خانواده و دوران طفولیت وی اطلاع مفصلی به دست نیامد. ظاهراً از خانواده فقرا بوده است. جاحظ در کودکی پدرش را از دست داده و در تحت تکفل و سرپرستی مادرش نشو و نما یافته و در شهر بصره به مکتبخانه رفته و دانش آموخته است.

دوران دانش آموزی و شدت علاقه‌اش به دانش از خاطراتی که این دوره را به تصویر کشیده پیداست. او در اثر فقر و تنگدستی در ضمن تحصیل علم ناگزیر به کسب و کار هم پرداخته است؛ در بصره در کنار رود سیحان (رودی در بصره) نان و ماهی می‌فروخته است (مرزبانی، همان، بلاغت، همان، ص ۷۴). مادرش با تحصیل وی مخالف بوده، ترجیح می‌داده که او به کلی دست از تحصیل علم بردارد و وقتش را یکسره صرف کسب و تجارت کند. لذا روزی به جای طعام، طبقی پر از کتاب پیشش نهاده او پرسید این چیست؟ پاسخ داد این همان چیزهایی است که می‌آوری. جاحظ اندوهگین شده از خانه بیرون رفت و در مسجد جامع نشست (از سخنانش پیداست، که او از سن نوجوانی با مسجدین که طایفه‌ای از علما و ارباب نحو و لغت بودند و در مسجد جامع بصره گرد هم می‌آمدند معاشرت داشته است. در کتاب *الحیول*، ج ۴، ص ۴۶۰ نوشته است: «و بیما أنا جالسٌ يوماً فی المسجد مع قتیانٍ من المسجدین معا ینی ابواب بنی‌سلیم. أنا یومئذٍ خذتُ الشَّهْرَ» و مؤیس (بر وزن اویس) بن عمران متکلم از اصحاب نظام نیز آنجا نشسته بود، چون او را اندوهگین دید از حالش پرسید، او آن ماجرا را برای وی نقل کرد. مؤیس وی را به خانه‌اش برد، طعامش داد، پنجاه دینار نیز به وی بخشید او به بازار رفت، آرد و سایر لوازم زندگی خرید و با باربران به خانه برد، اما مادرش این کار را نیز نپسندید و گفت: اینها را از کجا آورده‌ای؟ از کتابچه‌هایی که پیش من نهاده‌ای؟ جاحظ پس از این واقعه پیش ابن‌الزَّیَّات (مقتول ۲۳۳ هـ، شاعر مشهور و وزیر سه تن از خلفای بنی‌عباس؛ معتصم، واثق و متوکل) رفت. ابن‌الزَّیَّات در الأعلیٰ چهارصد جریب زمین اقطاعش کرده، که به جاحظیه معروف شد (ابن‌المرزبی، همان، صص ۶۹-۶۸).

خَلْق و خَلَق: جاحظ کوتاه قد، آبله رو و زشت چهره بوده و زشتی‌اش ضرب المثل شده است. از وی نقل کرده‌اند که گفته است: متوکل مرا برای تأدیب فرزندان‌ش دعوت کرده چون زشتی چهره ام را دید دستور داد هزار درهم به من دادند و برگردانیدند (مسمودی، ۱۹۷۳: ۱۰۰).

باز از وی نقل شده: مرا خجالت زده نکرد مگر زنی که مرا پیش زرگری برد و به وی گفت مثل این بساز (بلات، همان، ص ۱۰۲)، من مبهوت شدم، از زرگر پرسیدم پاسخ داد، این زن از من خواسته بود برایش صورت شیطانی بسازم و من گفته بودم نمی‌دانم چگونه بسازم. لذا تو را آورد و گفته مثل این بساز. دیگران هم درباره زشتی وی چیزها گفته و شعرها سروده‌اند از جمله شاعری سروده است:

لو یمسَخ الخنزیرُ مُسَخّاً ثانیاً ما کان الا دون قُبیح الجاحظ
رَجُلٌ یُنوبُ عن الجحیم بنفسه و هو القذی فی کلِّ طرفٍ لاحظ

(بغدادی، بیت ۱۷۸، شارل بلات شعر منقول را به شاعری به نام احمد بن سلامه کتبی نسبت داده و مصرع چهارم را بدین صورت نقل کرده است: هو القذی فی عین کلِّ ملاحظه.)

برخی به تندخویی وی نیز اشاره کرده و او را مُشَوَّه الخلق خوانده‌اند (بن‌خلکان، همان، ج ۳، ص ۴۷۱ ابن‌مسعود حنبلی، ج ۲، ۱۳۵۰: ۱۳۷)، با وجود این گویند چون در برابر آینه می‌ایستاده دست به چهره و محاسنش می‌کشیده و می‌گفته است: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْسَنَ خَلْقِي كَمَا أَحْسَنَ خَلْقِي! (جاحظ، ۱۳۴۳ ممتعه)

اما با این زشتی‌های ظاهری از زیبایی‌های معنوی بهره‌ها داشت. خوش خط، نکته‌سنج، نکته‌دان، نکته‌پرداز، نیکو محضر، خوش مشرب و در فصاحت و بلاغت انگشت‌نما و ضرب‌المثل و خلاصه صاحب فضایل کثیری بود. مردم اعم از خواص و عوام با شوق و ذوق به درگ مجلس و محضر و استماع لطایف و حکایاتش می‌شتافتند و از فضایل و برکاتش بهره‌ها می‌بردند. اهل ادب درباره‌اش چیزها نوشتند و حکایت‌ها نقل کردند که ما در آینده آنجا که درباره سغه دانش و گستره فرهنگ وی سخن می‌گوییم نقل خواهیم کرد.

شدت شوق و علاقه به کسب دانش: از گذشته شدت علاقه وی به کسب دانش معلوم شد. گفتیم او از کودکی به تحصیل علم و معاشرت با علما علاقه داشت و علی‌رغم مخالفت مادرش، با سعی فراوان کسب دانش پیش گرفت، هر مانعی که پیش آمد از میان برداشت و به هر وسیله‌ای که امکان داشت دست یازید تا در عالم علم و ادب به مقامی عالی و درجه‌ای رفیع نایل آمد و به تعلیم و تدریس پرداخت و نامش را برای همیشه در دانشنامه فرهنگ بشری جاودان ساخت.

جاحظ در اثر شدت علاقه به کسب علم، به تعلیمات رسمی بسنده نمی‌کرد و از شعر و خطبایی که به مرید^(۱) رفت و آمد می‌کردند و حتی از اعراب اقی فصاحت می‌آموخت (یاقوت، همان، ص ۷۵، سمعی، همان) و در شدت حرصش به کسب دانش همین بس که نوشته‌اند: برای مطالعه کتب، دکان صخفان کرایه می‌کرد و به همین منظور شب‌ها در آنجا می‌خوابید و هر کتابی که به دستش می‌رسید از اول تا به آخر به مطالعه آن می‌پرداخت (ذهبی، ۲۰۰۶: ۲۱۵، ۳۱۳، نمره ۱۹۲۵ ابن‌الدیم، بیت ۱۷۵، همان، ۱۳۳۳: ۳۰۳). یاقوت از بوهقان عنبری (فوف ۱۹۵هـ، شاعر و لغوی) نقل می‌کند که گفته است: من هرگز نه دیده‌ام و نه شنیده‌ام کسی را که بیشتر از جاحظ دوستدار کتب و علوم باشد که هرگز کتابی به دستش نمی‌رسید مگر اینکه آن را تماماً می‌خواند (یاقوت، همان، ص ۷۵).

مشایخ و استادان: از استادان بزرگی که در عصر وی از عالمان سرشناس دارالاسلام بودند علم و ادب آموخت از جمله از ابوعبیده (مَعْمَر بن مَثَنی، فوف ۲۰۹هـ، اصمعی) ابوسعید لغوی نحوی، فوف ۲۱۴هـ و ابوزید انصاری (فوف ۲۱۴هـ) حدیث شنید، از ابوالحسن اخفش (نحوی، شاگرد سیبویه معروف، فوف ۲۱۵هـ) نحو آموخت، دوست او بود (همان)، و او را اعلم ناس می‌شناخت ولی گاهی هم با وی به مخالفت برمی‌خاست (بلاط، همان، ص ۱۸۱). در علم کلام شاگرد نظام و مرید وی شد (ذهبی، ۱۹۶۰: ۴۵۶، بلاط، همان، ص ۱۱۷)، با اینکه بیست سال از نظام بزرگتر بود. زیرا استاد در کلام مقامی بسیار ارجمند داشت. قبلاً اشاره کردیم که او جز استادان مشهور، فصاحت را در بازار مرید بصره از اعرابی که بنانجا رفت و آمد داشتند فرا گرفت و به روایتی از ابویوسف قاضی معروف، صاحب ابوحنیفه (فوف ۱۸۲هـ)، یزید بن هارون (محدث مشهور، فوف ۲۰۲هـ)، سری بن غنویه، حجاج بن محمد بن سلمه حدیث، و از ثمامه بن اشرس علم حدیث آموخت و با نویسندگان و مترجمان مشهور قُرس و سریان آمیزش کرد و از آنها نیز بهره برد (سمعی، ۱۹۶۳/۱۶۳-۱۶۲، سندوی، همان، صص ۲۹-۲۸، احمد امین، ۱۹۵۶: ۳۰۹) و فرهنگ فارسی را از کتابهای ابن‌مقفع فرا گرفت (همان). از عتای از جمله ابویوسف قاضی و حجاج بن محمد روایت کرد (سمعی، همان)، البته بیشتر به نقل روایاتی پرداخت که با عقیده‌اش موافق و با طبیعتش سازگار بود. عتای نیز از جمله ابوبکر عبدالله بن ابی داود سجستانی

محدث معروف (ف ۳۱۶هـ) و خواهرزاده اش یموت بن مُزْع عبیدی بصری (ابوبکر محمد بن موسی، ف ۳۰۴هـ) ادیب اخباری از وی روایت کرده‌اند، ابوالفرج هم به روایت یموت بن مُزْع از جاحظ و جاحظ از ثمامه اشاره دارد (ابوالفرج اصفهانی، ج ۱۰، ۱۱۶، ۱۸۰، ۱۸۱، ص ۵۲). اما اهل حدیث او را ثقه و مأمون نشناختند و از اهل بدیع قلعداد کردند و بدین ترتیب روایاتش را معتبر ندانستند و حتی ابوبکر بن ابی داود که از وی روایت کرده، گفته است: من به حذائق و کیاستش وثوق دارم ولی به دیانتش وثوق ندارم (خطیب، همان، ص ۲۱۸، ۲۱۳). ذهبی و ابن حجر هم پس از این که از ثعلب (ابوالعباس احمد بن یحیی بن زید، ف ۲۷۱هـ) نقل کرده‌اند که او ثقه و مأمون نبوده، خود نظر داده‌اند که او از ائمه بدیع بوده است (ذهبی، نمره ۳۳۳، ص ۱۶۷، ابن حجر، ۱۳۲۰، ص ۳۵۵).

ابن حجر می‌نویسد: اسماعیل بن صفار گفت، شنیدم ابوالعیناء (ابومحمد بن قاسم، ادیب و محدث معروف، ۲۸۲-۱۹۱هـ) می‌گوید: من و جاحظ حدیث فدک (معلوم نشد مقصود از حدیث فدک چیست؟) را وضع کردیم و در پیش شیوخ بغداد خواندیم همه پذیرفتند مگر ابن شیبۀ علوی (احتمالاً محمّد بن عثمان بن ابی شیبۀ، محدث امامی، ف ۲۹۷هـ) که از قبول آن امتناع ورزید (همان، ص ۳۵۶).

مسافرتها؛ مسعودی آنجا که عقیده وی را درباره نهر مهران که نهر سند است نقل کرده، در مقام انتقاد نوشته است که او کثیرالسفر نبوده، دریاها نهموده و راهها و شهرها را نمی‌شناخته است (مسعودی، همان، ج ۴، ص ۲۹). بلی، ولی او برای همیشه در بصره نمانده و برای مدتی از آن شهر خارج شده، به بغداد و از آنجا به سامرا و انطاکیه و شاید هم به مصر رفته است (شفیق جبری، همان، ص ۵۶) و از متن کتاب الحیوان نیز برمی‌آید که او به روم و شلمت رفته و شهرهای بزرگی را دیده است (جاحظ، همان، ج ۳، ص ۴۵۳، ۴۰۴، ۳۲۱). چنان‌که در آینده خواهیم نوشت او کتابی هم به نام الأوطان والبلدان تألیف کرده است البته قابل ذکر است که او پیش از خروج از بصره به علم کلام توجه داشته و به مذهب اعتزال گرویده بوده (بلات، همان، ص ۳۷۹)، ولی مسلماً تکاملش در این علم بعدها بیشتر در بغداد صورت گرفته است.

مسافرت به بغداد: بغداد در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم، مرکز سیاسی و فرهنگی عالم اسلام بود و برگزیدگان اهل علم و فضل و ارباب حرف و مطامع را به خود

جذب می‌کرد. جاحظ نیز در سال ۲۰۴ هجری - سال ورود مأمون به بغداد - حالی که سنش از پنجاه تجاوز کرده بود جذب و روانه این شهر شد و به دربار خلافت عباسی راه یافت و در صف مقربان خلیفه درآمد به احتمال قوی علت این تقرب همان کتاب *الامامة* اوست که خوشایند خلیفه واقع شد، که او نوشته است: خلیفه آنچه را که بدان دستور داده بود در آن کتاب یافت (یاقوت، همان، ص ۷۹).

جاحظ تا آن اندازه در پیش خلیفه تقرب یافت که از طرف او به صدارت دیوان رسائل منصوب گردید. اما او بیش از سه روز در این مقام نماند، که استعفا کرد و خود را کنار کشید (جبری، ۱۹۶۸م، ص ۱۹)، که کار دیوانی را با ذوق و سلیقه و روحیه آزادمنشی و دانش دوستی خود سازگار نیافت، و پس از کناره‌گیری از صدارت به تکمیل و تدوین معارف پرداخت و به قرائت کتب همت گماشت. او علاوه بر متون عربی، کتابهایی را که از یونانی و فیرونی از جمله فارسی به زبان عربی ترجمه شده بود مطالعه کرد و به معاشرت بزرگان معتزله توفیق یافت و آنچه از مذهب اعتزال در کمون داشت به منتصه ظهور رسانید (احمد امین، همان، صص ۳۰۸-۳۰۹). از منابع معتبر برمی‌آید که او در این شهر با متکلمان سرشناسی همچون ابوشمر معتزلی، ائمة بن اشرس نمیری، علی بن هیثم کاتب مشهور و نظام استاد بزرگ کلام اعتزال معاشرت و مجالست داشته است (هلات، همان، ص ۱۱۷). به روایتی، قبلاً هم در بصره در مجلس ابوالهذیل عکاف با نظام آشنا بوده است. او در بغداد به علم و ادب شهرت یافت. علما و ادبا و طلاب از فرق و ملل مختلف به وی روی آوردند. فرآه (ابوزکریا یحیی بن زیاد دیلمی، فو ۲۰۷ه) ادیب سرشناس و نحوی معروف و دوستدار علم کلام برای آموختن علم کلام پیشش شتافت، ولی بنا بر تشخیص وی استعداد فراگیری این علم را نداشت (سندی، همان، ص ۲۴). چون مأمون درگذشت و خلافت به معتصم انتقال یافت او ملازم محمد بن عبدالملک معروف به ابن‌الزئيات (ابوجعفر محمد بن عبدالملک، ۲۳۳-۱۷۳ه) ادیب و وزیر چند تن از خلفای بنی‌عباس شد و کتاب *الحیوان* (۲۳۳ه) خود را به وی اهدا کرد و از احمد بن ابی‌دؤاد (فو ۲۳۳ه) که دشمن ابن‌الزئيات بود دوری گزید و چون ابن‌الزئيات در سال ۲۳۳ به دست متوکل به قتل رسید، از ترس ابی‌دؤاد به بصره گریخت، اما دیری نپایید که گرفتار شد

ولی با زبان آوری ویژه‌ای که مخصوص وی بود از خشم آبی دژاد نجات یافت و مورد مهرش قرار گرفت و کتاب *البيان والتبيين* خود را به وی اهدا کرد و پنج هزار دینار گرفت. سرانجام او به بصره بازگشت و ظاهراً تا آخر عمر در آنجا ماندگار شد و به تألیف و تصنیف پرداخت سرانجام دچار فلج شد، از مردم کناره‌گیری کرد، مردم نیز از وی دوری جستند و یارانش جز معدودی از دورش پراکنده شدند، اقا با وجود پیری مثل همیشه دست از کتابت برنداشت و حداقل برخی از فصول کتاب *الحيوان* خود را در این ایام نگاشت (*الحيوان*، ج ۴، ص ۲۰۹). شایسته ذکر است درحالی که بعضی مسافرت وی را به مصر و دمشق محتمل دانسته‌اند (بلات، همان، ص ۳۶۹)، سندویی سفرش را به مصر قطعی می‌داند و می‌نویسد: در کتاب *الحيوان* دیده که او وارد مصر شده و برای مشاهده و اختیار حیوانات در آنجا مدتی اقامت گزیده است (سندویی، همان، ص ۷۹). ظاهراً او به زیارت بیت‌الله الحرام توفیق نیافته و این فریضه الهی را انجام نداده است و این از یک متکلم معتزلی، یعنی فیلسوف عقل گرا به‌ویژه جاحظ بعید نمی‌نماید.

هرگز او در آخرین روزهای زندگی دیگر قدرت بر کتابت نداشته که به بیماری‌های سختی دچار شده بود. از مبرد (محمّد بن یزید بصری، مگنی به ابوالعبّاس، ق ۵۲۸۵) نقل شده که گفته است: شنیدم جاحظ می‌گوید: طرف چپ بدنم مفلوج است، اگر با قیچی ببرند حسن نمی‌کنم، طرف راست بدنم منقرص است، اگر پشهای به آن بخورد متالم می‌شوم، سنگ مثانه دارم، نمی‌توانم به آسانی ادرار کنم و بدتر از همه، درد پیری است که نود و شش سال دارم (یاقوت، همان، ص ۱۱۲، ابن خلکان، همان، ص ۳۷۳) و او این شعر را می‌خوانده است:

أترجوا أن تكونَ و أنتَ شيخٌ كما قد كنتَ إِيّامَ الشَّبابِ
لقد كذبتَ لنفسك ليسَ ثوبٌ ذریسٌ كالأجدید مِن الثَّيابِ

(سمعی، *الأسلوب*، ص ۱۶۲؛ خوانساری، *روایات مجتذات*، ۱۳۹۲: ۳۲۵)

او در عصر خلافت المعتز بالله (یاقوت، همان، ج ۱۶، ص ۱۱۴) و یا المهتدی (مسمودی، همان، ج ۴، ص ۱۹۵)، در محرم سال ۲۵۵ و یا ۲۵۶ هجری از دنیا رفته به روایتی مرگش در اثر ریختن مجلدات و طبقاتی کتاب بر روی وی اتفاق افتاده است (ابن ملاحنبلی، همان، ج ۲، ص ۱۲۲).

چنان‌که ملاحظه شد، دوره عمر جاحظ تاریخ یک قرن، آن هم، قرن حرکت و شکوفایی فرهنگی و رخداد اتفاقات حاد و تعیین کننده سیاسی بوده است. او در این مدت، خلافت چند تن از خلفای عباسی را دید. در خلافت مهدی (۱۶۹-۱۵۸هـ) به دنیا آمد. در خلافت هادی (۱۷۰-۱۶۹هـ) کودک و در خلافت هارون (۱۹۳-۱۷۰هـ) جوان بود. نزاع میان امین و مأمون را مشاهده کرد. در خلافت امین (۱۹۸-۱۹۳هـ) و مأمون (۲۱۸-۱۹۸هـ) در سن کمال و مردی پخته و آزموده بود. نفوذ و سلطه ایرانیان را در دستگاه خلافت دید. در عصر معتصم (۲۲۷-۲۱۸هـ) سطوت و غلبه ترک را مشاهده کرد. دوره واثق (۲۲۲-۲۲۷هـ) را نیز دریافت. در خلافت متوکل (۲۴۷-۲۳۲هـ) که دوره شکست معتزله بود حضور داشت و پایان زندگی‌اش که با بیماری‌های گوناگون و به قول خودش بدتر از همه درد پیروی دست و پنجه نرم می‌کرد، مصادف دوران منتصر (۲۴۸-۲۴۷هـ)، مستعین (۲۵۲-۲۴۸هـ)، معتز (۲۵۵-۲۵۲هـ) و مهدی (۲۵۶-۲۵۵هـ) بود و سرانجام در عهد خلافت معتز و یا مهدی (۲۵۶-۲۵۵هـ) پس از حدود یک قرن با کوله باری از علم و تجربه و فرهنگ و ادب از دنیا رفت و آثار ادبی و علمی و فلسفی کثیری از خود به یادگار گذاشت.

سعه دانش: او از فرهنگ دوستان و معارف خواهان و آگاهان عصر و روزگارش بوده است. در گذشته اشاره شد که او از کودکی با فقر و تنگدستی و بدتر از آن تحمل ملامت و سرزنش مادرش به تحصیل علم پرداخته، اما چنان‌که گذشت از خوش آمد روزگار به مصاحبت مردان دانش پرور و علم دوست و به شاگردی معلمان و استادان حاذق و وارد و شاگردپرور توفیق یافته و با حرص و ولع خاصی به مطالعه کتب اهتمام ورزیده، تا آنجا که هر کتابی را که به دستش می‌رسیده از آغاز تا پایان می‌خوانده است. از مطالعه آثارش برمی‌آید که در زبان و ادبیات تازی یگانه روزگارش بوده و در مسائل علمی و فلسفی و امور اجتماعی بیش از پیشینیانش تفکر و تأمل و پژوهش و تحقیق کرده است. او عالمان و فیلسوفان یونانی و غیر یونانی را هم از الهی و طبیعی می‌شناخته، آثاری از آنها را به زبان عربی خوانده و تا حد زیادی از عقاید و افکارشان در زمینه‌های مختلف علمی و فلسفی مطلع بوده است.

جاحظ در کتب و رسالاتش به‌ویژه در کتاب *الحيوان* از ارسطو و دیگران نام برده و پاره‌ای از عقاید و آرایشان را نقل کرده است، اما او مانند سایر استادان معتزلی از روش‌های علمی و فلسفی به روش حسی و تجربی گرایش داشته و بیشتر به تقریر و تحریر آرای فلاسفه طبیعی پرداخته تا عقاید فلاسفه الهی، ولی نه بدین جهت که از فهم و درک آرای فلاسفه غیرطبیعی ناتوان بوده است، بلکه بدین علت که روش و اندیشه فلاسفه طبیعی را می‌پسندیده و آن را بر روش فلاسفه الهی برتری می‌داده است.

بحث تفصیلی در مقام ادبی و اهمیت علمی و فلسفی او از حوصله یک مقاله بیرون و نیازمند تألیف مقالاتی متعدد و بلکه کتابی مستقل است.

آنچه در اینجا شایسته ذکر می‌نماید ذکر شواهدی چند از اقوال صاحب‌نظران و ارباب علم و فضل از مسلمان و غیرمسلمان و از موافق و مخالف است که به سعه علم و گستره اطلاعاتش شهادت داده‌اند. ثانیاً ذکر نام برخی از آثارش که حکایت از حذاقت و مهارت وی در زبان و ادب عرب و اطلاعات وسیعش از علوم و معارف زمانش دارد، و در ضمن اشاره به روش و سبک و سیاق کلام و عقاید و افکار فلسفی‌اش که نشانگر قدرت تفکر و تعقل و تفلسف و کلامی اوست، و اما تفصیل آرای فلسفی و کلامی وی از وظیفه این مقاله خارج است و ما آن را در تحقیقی جداگانه انجام داده‌ایم و در سال ۱۳۸۴ش در جلد ششم *دانشنامه جهان اسلام* به چاپ رسیده است.

نظر بزرگان علم و ادب درباره جاحظ: از ابوالفضل بن عمید نقل شده که: «ثلاثة علوم الناس كلهم عيال» در بلاغت و فصاحت و معانی و بیان عیال ابوعثمان جاحظاند. یعنی همچنانکه اعضای خانواده نیازمند سرپرست خانواده هستند و بدون او خانواده‌ای نخواهد بود، همچنین خانواده وسیع ادب در بلاغت و فصاحت و معانی و بیان نیازمند جاحظاند و بدون آثار ادبی وی دوام و بقایی نخواهند داشت (راشوت، همان، ص ۱۰۳).

او در مقام تعظیم جاحظ و اهمیت آثار وی گفته است که: «كتب الجاحظ تعلم العقل أولاً والأدب ثانياً (همان)»؛ (کتابهای جاحظ نخست عقل می‌آموزد و پس از آن ادب یاد می‌دهد). ثابت بن قره هم توصیف مرتبه علم و ادب و بلاغت و درایت وی را با این بیت آغازیده که:

عَقِمَ النِّسَاءُ فَلَا يَلِدْنَ شَبِيهَهُ إِنَّ النِّسَاءَ بِمِثْلِهِ عَقِمَ

و پس از آن در مدح و ستایشش داد سخن داده و گفته: «خطیب المسلمین، و شیخ المتکلمین و مدرة (زعیم) المتقدمین والمتأخرین، إن تکلم حکمی سحبان (فوق ۵۴م خطیب شهر عرب که در سخنوری و بلاغت ضرب المثل است) فی البلاغة (در بلاغت همانند سحبان می‌نمود) و إن ناظر ضارع النظم فی الجدل (در مناظره یا نظام برابری می‌کرد) - شیخ العرب و لسان العرب» جامع زبان و قلم و فطنت و علم و رأی و ادب و نثر و نظم و ذکا و فهم بود (همان، ص ۹۵).

ابوالقاسم اسکافی (علی بن محمد) گفته است: «استظهار و پشت گرمی من در بلاغت بر سه چیز است: قرآن، کلام جاحظ و شعر بُحتری (همان، ص ۱۰۳) (ولید بن عبید طائی، فوق ۲۸۴، ادیب و شاعر معروف)».

ابوحیان توحیدی (محمد بن عباس) نیز در ستایش مقام فرهنگی وی کتابی نوشته و آن را *تقریظ الجاحظ* نام نهاده است (همان، ص ۹۵).

از موافقان: ابن مرتضی و قاضی عبدالجبار نقل کرده‌اند که او در جمیع علوم از نوادر روزگارش به شمار می‌آمده، جامع علم کلام، فصاحت، اخبار، شعر، فقه، تأویل قرآن و ایام عرب بوده است (ابن المرتضی، همان).

از مخالفانش: ابن قتیبه (محدث معروف ایرانی تبار، ۲۷۶-۳۱۳ه) که از اعلام اهل الحدیث و از حیث عقیدتی از مخالفان سرسخت جاحظ است، اقتدار او را در استدلال و احتجاج ستوده و با این عبارت با شکوه «هو آخر المتکلمین والمعاير علی المتقدمین» به تکریم و تحسینش پرداخته است، و برای به ثبوت رساندن قدرت بیان و نیروی استدلالش نوشته است: او در دلیل تراشی ترزبان و خوش بیان است، قدرت این را دارد که کوچک را بزرگ و بزرگ را کوچک، خرد را کلان و کلان را خرد بنمایاند چیزی را بی‌اغازد و نقیضش را به همان قوت بسازد. به برتری سیاه بر سفید برهان آورد و همچنین برتری سفید را بر سیاه مدلل دارد. گاه به سود عثمانیان دلیل تراشد و گاهی راضیان را از عثمانیان برتر شناسد (ابن قتیبه، ۱۳۲۶: ۷۱).

مسمودی (ابوالحسن علی بن حسین، فو ۳۴۵/۳۴۶ه) با وجود اشاره به انحراف عقیده‌اش، در مقام ستایش از علم و فضلش نگاشته است: «احدی از راویان اخبار و اهل علم شناخته نشده که بیش از وی کتاب نوشته باشد و با وجود اینکه مشهور به انحراف بوده، کتبش زنگ اذهان را می‌زدایند و براهینی روشن ارائه می‌دهند، زیرا آنها را با بهترین نظم، منظم و با نیکوترین ترتیب، مرتب و با فصیح‌ترین لفظ، مزین کرده است. هرگاه می‌ترسد که خواننده دلتنگ شود و شنونده به ستوه آید، ناگهان از جاذبه هزل روی می‌آورد و از حکمت پلغ به نادرهای ظریف می‌پردازد و خلاصه او را از اسلاف و اخلاف معتزله مثل و مانند‌ی دیده نشده است (مسمودی، ج ۴، صص ۱۹۵-۱۹۳). مؤلف *شذرات الذهب* نوشته است: «کان بحرأ من بحورالعلم و رأساً فی الکلام والإعزال (ابن همدانی، همان)».

خطیب بغدادی (ابوبکر احمد بن علی بن ثابت، ۴۶۳-۵۳۹ه) حافظ معروف حدیث، او را مصنفی نیکوکلام و بدیع التصانیف شناسانده است (خطیب، همان، ص ۲۱۳). یاقوت حموی (یا یاقوت رومی، شهاب‌الدین ابوعبدالله، ۶۲۶-۵۷۵ه) دایرة المعارف‌نویس معروف اسلامی، هوش و ذکاوتش را ستوده و بی‌نیاز از وصف و تعریف معرفی کرده است (یاقوت، همان، ص ۷۴). مرزبانی از ابوبکر احمد بن علی نقل کرده که جاحظ در کلام از علم وسیع و تبخر کثیری برخوردار بوده و حدود آن را به دقت ضبط می‌کرده و در علم کلام و غیر آن از علوم دین و دنیا از اعلم ناس به شمار آمده است (همان، ص ۷۵). ذهبی در توصیفش نوشته است: «العلامة المتبحر، ذوالفنون (ذهبی، ج ۱۰، نمره ۱۹۴۷، ص ۱۲)». بالاخره سید محمد باقر خوانساری امامی نیز با عناوین ذیل: «الشیخ اللفظ اللاحظ و الحبر الجامع الحافظ» به اجالش پرداخته است (خوانساری، همان، ص ۳۲۴).

خاورشناسان و نویسندگان جدید عرب زبان نیز تا توانستند از تبخر و مهارت وی در فنون ادب و علوم زمانش سخن رانده‌اند و چنان‌که خواهیم نوشت به جستجوی آثار و تصحیح و تحقیق و نشر آنها همت گماشتند شارل پلات (Charles Pellat) استاد سابق دانشگاه سوربن، پس از بیان این نکته که ادب جاحظ بر سه رکن مرکب است: میراث عربی، حکمت فارسی و حکمت هندی، می‌نویسد: «جاحظ ادیب است و لکن اریب و

بصیر است (بلات همان، ص ۳۸۵-۳۸۶) و او حقاً «معلم العلم والادب» است (همان، ص ۳۹۰). آقای دکتر فوزی عطوی در کتاب *اعلام الفكر العربی* با عنوان «مطعنون و با شکوه» *الجاحظ دائرة معارف عصره* (فوزی عطوی، *الجاحظ دائرة المعارف عصره*، ۱۹۸۸م) به اجلاش پرداخته است. و بالاخره آقای عبدالامیر علی مهتاً مصحح برخی از رسائل وی می‌نویسد: «در شخصیت ادبی جاحظ همین بس که او زبان عرب را زبان حیات و زندگی ساخت، که به هر علمی سخن می‌گوید و از هر فقی خبر می‌دهد (جاحظ، ۱۹۸۸، ص ۱۰)». و بالاتر از همه چنان‌که گذشته سخن بسیار پرمعنی و باشکوه آقای حسن سندویی پژوهنده سرشناس ادب جاحظ و آثار اوست که نوشت: «بعد از جاحظ، لقب جاحظ عنوان جامعیت قنون علوم، اصناف آداب و... شناخته شد و اکابر و اعلام علم و ادب به داشتن این لقب به خود می‌بالیدند (سندویی، همان، ص ۱۰)».

زهد و پارسایی: او هرگز به زهد و پارسایی شهره نبوده، حتی موافقان و همفکرانش نیز درباره زهد و پارسایی وی تصریحاً یا تلویحاً چیزی نگفته و ننوشته‌اند. مخالفانش که اغلب از اصحاب الحديث‌اند، از کذب و فسق و نفاقش سخن‌ها گفته، کذاب واضح حدیث و حتی تارک نماز شناسانده و حتی نوشته‌اند به حدیث استهزاء می‌کرده است (ابن قتیبه، همان، ص ۷۲).

خطیب بغدادی نقل می‌کند که ابن‌ابی‌الذئبال محدث گفته است، من در ولیمه‌ای حاضر شدم که جاحظ نیز حاضر بود. وقت نماز ظهر فرارسید، ما نماز خواندیم و او نماز نخواند، باز وقت نماز عصر فرا رسید، ما نماز خواندیم باز او نماز نخواند. وقتی که عزم ترک مجلس کردیم جاحظ به صاحبخانه گفت: نماز نخواندن من به حکم مذهبی- یا به ايجاب سببی بود- آیا تو را از آن آگاه کنم؟ صاحبخانه بدو گفت (یا بدو گفته شد) من گمان نمی‌کنم تو را در نماز مذهبی باشد، مگر ترک آن (خطیب، همان، ص ۲۱۷). ابن‌خشّاب یا ابن‌خشیبه (محمد بن محمد) در *اختلال الحديث* (ابن حجر، همان، ص ۳۵۶) و ابن‌قتیبه در *مختلف الحديث* (ابن قتیبه، همان) او را مستهزه و واضح حدیث و کذاب شناسانده و در عین حال او را شخصی مردود و سرگردان که از داشتن عقیده ثابتی

برخوردار نیست معرفی کرده‌اند. ذهبی نوشته است: «كان ما جئنا قليل الذين، له نوادر (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۱۲)».

پی‌نوشت:

- ۱- برید به کسر میم و فتح باء بازار وسیعی بوده در بصره، که اهراب بدوی برای فروش مواشی خود به آنجا رفت و آمد داشتند و مانند سوق غکاظ، جاهلیت شعرا و ادبا برای عرضه آثار خود در آنجا گرد هم می‌آمدند.
- ۲- حسام‌نوشیده‌الذاذی، شراب قساق، شراب پایسخت، شراب یا هر چیزی که زیر پا می‌ریزند.
- ۳- ابن بطریق، ابویحیی، البطریق (فو، میلان سالهای ۱۷۹ و ۱۹۰)، مترجم معروف.
- ۴- ابن ناعمة، عبدالمسیح بن عبدالله حمصی، از مترجمان به زبان عربی و سرهانی است.
- ۵- ابن فهر: به احتمال قوی حبیب بن فهر، ملقب به عبد یسوع مطران موصلی است که کتلهایی بسیاری برای مأمون ترجمه کرده است.
- ۶- خالد بن عبدالملک مروزی از اکبر منجمین عهد مأمون.
- ۷- بختیشوع: بختیشوع بن جرجیس (فو ۱۸۵هـ) که از اطلای جندی شاپور بوده است.

منابع:

- ابن حجر عسقلانی، ۱۳۳۰هـ، لسان المیزان، طبع اول، حیدرآباد.
- ابن خلدون، مقدمه، طبع چهارم، بیروت، بیتا.
- ابن خلکان، ۱۳۹۷/۱۹۷۷م، وفیات الأعیان، تحقیق احسان عباس، بیروت، مدار صادر.
- ابن حماد حنبلی، ۱۳۵۰هـ، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، قاهره.
- ابن قتیبه دینوری، ۱۳۲۶هـ، تأویل مختلف الحدیث، مصر، مطبعة کردستان العلمیة.
- ابن المرتضی، ۱۳۸۰/۱۹۶۱م، طبقات المعتمز، بیروت.
- ابن التمیم، الفهرست، قاهره، مطبعة الاستقامة، بیتا.
- ابن التمیم، ۱۳۴۳ش، الفهرست، ترجمه و تحقیق رضا نجفک، طبع اول، تهران، انتشارات کتابخانه ابن سینا.
- ابوالفرج اصفهانی، الأغنی، افسست دارالکتب، بیتا.
- ابوهلال مسکری، کاملی الصناعتین، بیجه، بیتا.
- البیرونی، للسنة المعتمز، مصر، اسکندریه، بیتا.
- امین، احمد، ۱۹۸۶م، فصحی الاسلام، چاپ پنجم، مصر.
- بغدادی، الفرق بین الفرق، قاهره، بیتا.

- بلات شارل، ابراهيم كيلاني، الجاحظ في البصرة وبنكاد و سمرامه دمشق، دار الفكر، بيروت.
- جاحظ عمرو بن بحر، ۱۹۴۸م، البخل، تحقيق طه الحاجري، قاهره.
- جاحظ عمرو بن بحر، ۱۳۶۷هـ/۱۹۴۸م، البيان والتبيين، تحقيق عبدالسلام محمد هارون، قاهره.
- جاحظ عمرو بن بحر، ۱۳۴۳ش، التاج، ترجمه محمد خليلي، تهران، ابن سينا.
- جاحظ عمرو بن بحر، ۱۳۳۳هـ، ثلاثة رسائل في ألهم اخلاق الكتاب، تحقيق فنكل، قاهره.
- جاحظ عمرو بن بحر، ۱۳۵۸هـ/۱۹۶۵م، الحيوان، ج ۱، تحقيق عبدالسلام هارون، مصر، ج ۲، طبع سوّم، بيروت، ۱۳۸۸هـ/۱۹۶۹م.
- جاحظ عمرو بن بحر، ۱۹۸۸م، رسائل الجاحظ، تحقيق عبدالامير على مهنا، طبع اول، بيروت.
- جاحظ عمرو بن بحر، ۱۳۵۲هـ/۱۹۳۳م، الرسائل الكلامية، تحقيق حسن سندوي، طبع اول، قاهره.
- جاحظ عمرو بن بحر، ۱۳۱۱هـ/۱۹۹۱م، الرسائل الكلامية، تحقيق عبدالسلام محمد هارون، طبع اول، بيروت، دار الجيل.
- جاحظ عمرو بن بحر، ۱۹۸۲م، الرسائل الكلامية، تحقيق هلي ابولصم، طبع اول، بيروت، مكتبة الهلال.
- جاحظ عمرو بن بحر، رسالة في الرد على التنصاري، چاپ فنكل.
- جاحظ عمرو بن بحر، ۱۹۴۳م، مجموع رسائل الجاحظ، تحقيق يول كرّاس، محمّد طه الحاجري، قاهره، مطبعة لجنة التأليف والترجمة والنشر.
- جبر، جميل، ۱۹۶۸م، الجاحظ في حياته وادبه وفكره، لبنان.
- جبر، جميل، الجاحظ و مجتمعه صوره، بيروت، بيتا.
- خطيب بنداوي، تاريخ بنكاد، بيروت، بيتا.
- خوالساري، ۱۳۹۲هـ، سيد محمّد باقر، روضات الجنّات، ج ۵، قم.
- ذهبي، سير اعلام النبلاء، ج ۱۰، بيروت، دار الفكر.
- ذهبي، ۲۰۰۶/۱۴۲۷م، سير اعلام النبلاء، ج ۹، قاهره.
- ذهبي، ۱۹۶۰م، المبر في خبر من عبر، تحقيق صلاح الدين المنجد، كويت.
- ذهبي، ميزان الاعتدال، تحقيق بجلوي، دار الفكر العربي، بيتا.
- زركلي، خبر الذين، ۱۹۹۹م، الاعلام، طبع سوّم، بيروت.
- سمعتي، ۱۳۸۳هـ/۱۹۶۳م، الأنساب، طبع اول، حيدرآباد دكن.
- سمعتي، الأنساب، ج ۳، قاهره، مكتبة القدسي، بيتا.
- سندوي، حسن، ۱۳۵۰هـ/۱۹۳۱م، ادب الجاحظ، طبع اول، قاهره.
- شفيق جبري، ۱۳۵۱هـ/۱۹۳۲م، الجاحظ، معلم للعقل والأدب، دمشق.

- شیخ مفید، ۱۳۶۲ش، مجالس در مناظرات، تهران.
- فاروق اسمعه، ۱۴۰۰/۱۸۰م، مع تخیله الجاحظ، طبع سوّم، بیروت، دارالافتاح الجديدة.
- قالی، ابوالکلی، الأمالی، مصر، المست بیروت، بیت.
- مرزبان، ابوهیداله محمّد بن عمران، نورالقبس المختصر من المقتبس، تحقیق روکلف زلهایم مسعودی، ۱۹۷۳م، سراج النصب، طبع پنجم، بیروت.
- مهنّا، عبدالملی، ۱۹۸۸م، فوزی عطوی، الجاحظ فکرة المعارف عصره، بیروت، دارالفکر.
- یاقوت حموی، ۱۳۳۰م، معجم الکتاب ج ۴، حیدرآباد.